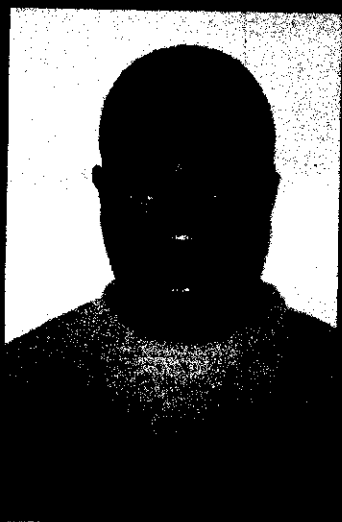




پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



→ سردخانه اوجین دورف  
هامبورگ. جسد مایکل  
نویبوسی با نام  
آچیدی جان پنج ماه در  
اینجا نگهداری شد



Photo: Massimo Sestini

کافرون

www.kafroon.com

در ایالت های هامبورگ، برمن، نوردهایم وست فالن، بادن ورتمبرگ و نیدرزاکسن، استفاده از مواد تهوع آور در مورد افراد مظنون به فروش مواد مخدر، مجاز است تا دادستانی بتواند از بسته های مواد مخدر خارج شده از معده شان، به عنوان مدرک محکمه پسند، استفاده کند. این شیوه حتی برخلاف میل زندانی و به زور هم مجاز است.

البته قانون استفاده از مواد تهوع آور، در وضعیت مبهمی قرار دارد و پرونده مرگ مایکل نوایوسی به دامنه اختلافات مبنی بر درست بودن یا نادرست بودن این کار شدت بخشیده است. دادگاه عالی ایالتی دوسلدورف این کار را در سال ۱۹۹۵ به هر شکل مجاز اعلام کرد. اما دادگاه عالی فرانکفورت در سال ۱۹۹۶، چنین عملی را به زور و بر خلاف میل زندانی مغایر با شأن انسانی دانسته و آن را مغایر اصول اولیه قانون اساسی آلمان شمرده است و بر همین اساس چنین شیوه ای را به زور ممنوع اعلام کرده است.

در سال ۱۹۹۹، یک دلال مواد مخدر که به زور مواد تهوع آور، وارد معده اش کرده بودند، به دلیل نقض قانون اساسی، به دادگاه عالی قانون اساسی شکایت کرد، اما دادگاه دلایل او را نپذیرفت. این حکم دادگاه قانون اساسی برای بسیاری از قضات آلمان، به منزله مجاز بودن این شیوه تعبیر شد. پس از مطرح شدن پرونده مایکل نوایوسی، دادگاه هامبورگ در نهایت اعلام کرد که «در حال حاضر و با توجه به وضعیت موجود، هیچ اطلاعاتی مبنی بر مجاز بودن یا نبودن استفاده از چنین شیوه ای در قانون اساسی وجود ندارد و متهمان پرونده، به درستی نمی دانستند که استفاده از مواد تهوع آور نقض قانون اساسی است. به این ترتیب هرگونه اعلام شکایت و ارائه دادخواست به وسیله دادگاه رد می شود. تصمیم گیری درباره قانون موجود به عهده گروه کارشناسی قضات سپرده خواهد شد.»

از سوی دیگر جامعه پزشکان آلمان، در یک اطلاعیه رسمی اعلام کردند که از نظر اصول اخلاقی و حرفه ای طب، استفاده از مواد تهوع آور به زور و بدون موافقت افراد ممنوع است. هیچ فرد یا مقامی حق ندارد پزشکان را به چنین کاری وادار کند. جمعی از پزشکان ضمن اعتراض شدید به چنین عمل بی رحمانه و خشنی، این شیوه را به دلیل خطرات جانی روشنی که جان زندانی را تهدید می کند، عملی جنایتکارانه خواندند.

اداره پلیس برلین، پس از مرگ دلال مواد مخدر در هامبورگ و پرونده حقوقی جنجالی آن، انجام این عمل را بر خلاف میل بازداشت شدگان، ممنوع اعلام کرد.

\*\*\*

جعبه ای را که صبح یک روز سه شنبه، دو مرد در فرودگاه هامبورگ سوار هواپیمای بوئینگ ایرفرانس کردند، دو متر طول و ۱۱۰ کیلوگرم وزن داشت. داخل جعبه کیسه ای بود و درون کیسه

مایکل نوایوسی گذاشته شده بود. او عازم آخرین سفر به سرزمینش در ساعت ده و بیست و پنج دقیقه صبح، از مسیر پاریس به پورت هارکورت در نیجریه بود. تابوت او شماره بار ۰۵۷-۷۷۲۵-۶۴۹۱ را داشت. دو ساعت پیش از آن، مایکل نوایوسی، شماره دیگری داشت. شماره ۱۷۸۳۶ بر روی قفسه ای که جسدش در آن نگهداری می شد، در سردخانه گورستان هامبورگ ثبت شده بود.

پنج ماه او در آنجا نگهداری شده بود، در سرمای هشت درجه سلیسیوس. در این مدت هیچ کس از هویت واقعی او چیزی نمی دانست. آنجا، در سردخانه، او را، آجیدی جان می نامیدند. این نامی بود که مایکل نوایوسی با آن در آلمان زندگی می کرد. این نام بر روی درخواست پناهندگی او که دوبار از طرف اداره پناهندگان خارجی رد شده بود، نوشته شده بود. بر اساس پرونده های او در اداره پلیس هامبورگ، او با این نام، چندین پرونده خرید و فروش مواد مخدر داشت؛ آجیدی جان، سوداگر مواد مخدر. سرانجام، وقتی کشیک پزشکی قانونی، ۳۰ میلی لیتر نوعی ماده تهوع آور به زور وارد معده اش کرد، او ناگهان دچار ایست قلبی شد، به حالت کما فرو رفت و نامش بر روی ورقه فوتش ثبت شد.

صبح یک روز یکشنبه، در ماه دسامبر بود که دو پلیس اداره شماره ۱۱۴ پلیس هامبورگ او را دستگیر کرد. گشت پلیس، در نزدیکی راه آهن مرکزی شهر، در خیابانی که پاتوق معامله گران مواد مخدر بود، به او مظنون شد. او تازه، وقتی مأموران به فاصله چهارمتری اش رسیده بودند، متوجه حضور آنها شد. به نظر رسید، بلافاصله چیزهایی را در دهانش انداخت.

مایکل به همراه پدر و مادر و خواهر و برادرهایش. اینجا فرزندان از خانواده حمایت مالی می کنند.





بخش ویژه‌ای منتقل کردند. او را زیر دستگاه تنفس مصنوعی قرار دادند. دستگاه بیمار را ۷۶ ساعت و ۳۵ دقیقه زنده نگه داشت، زندگی مصنوعی با کمک نیروی دستگاه. روز چهارشنبه، ۱۲ دسامبر، حدود ساعت چهارده و بیست و سه دقیقه دستگاه را خاموش کردند. مایکل نوابوسی، سوداگر مواد مخدر درگذشت. در یک دهکده کوچک در جنوب نیجریه، مردی بر روی میلی قرمز رنگ از جنس چرم مصنوعی نشسته بود و از پنجره‌ای که شیشه نداشت به بیرون خیره شده بود. اشک در چشمانش حلقه زده بود و گاه‌گاه قطره‌ای اشک روی گونه‌هایش می‌غلتید. پاول نوابوسی به آرامی گریه می‌کرد.

شب سال نو میلادی بود که آنها از مرگ مایکل مطلع شدند. مایکل چهارمین پسر هانا و پاول نوابوسی بود. عصر حدود ساعت شش بود که تلفنی از آلمان خبر دادند که «مایک مسموم شده است». از آن زمان آنچه در سرزمین دور به نام آلمان بر سر پسرشان آمده است به معمایی تبدیل شده است.

آنها می‌خواستند بدانند آیا می‌توانند جسد پسرشان را به دهکده بیاورند و همانطور که مرسوم بود در کنار خانه‌شان دفن کنند. خانه سنگی خانواده نوابوسی نخستین خانه از ده خانه‌ای بود که در جاده‌ای سرخ رنگ قرار داشت. در این دهکده حدود ۷۰۰ نفر و یا شاید هم هزار نفر زندگی می‌کنند؛ هیچ کس اطلاع دقیقی نداشت. خانه از یک اتاق نشیمن و یک اتاق خواب تشکیل شده بود. شش کودک در این خانه زندگی می‌کردند. آشپزخانه فضایی باریک بدون سقفی

بود، در پشت خانه در وسط آن آتش روشن بود. آخرین بار پدر با پسرش در ماه سپتامبر صحبت کرده بود. مایکل به خانه یکی از همسایه‌ها تلفن زده بود. خانه پدر تلفن نداشت. مایکل گفته بود: «گرفتار غم غربت شده‌ام، دل‌م برای دهکده تنگ شده است.» پدر احساس کرده بود که او خیلی غمگین است. پدر به او توصیه کرده بود که به کلیسا برود و بیشتر دعا بخواند. این آخرین پیام زنده از سرزمین دوری بود که پاول نوابوسی هیچ تصور خاصی از آن نداشت. او ۵۹ ساله بود و فقط دو بار به بندری در فاصله صد کیلومتری دهکده‌شان سفر کرده بود. دهکده‌ای که پدر و پدربزرگش در آن زندگی می‌کردند. او از آلمان فقط یک نام می‌دانست؛ مرسدس. او می‌گوید: آن‌جا اروپاست و همه مثل یک اتومبیل حرکت می‌کنند.

در گوشه‌ای از دهکده، پسرها، با یک توپ پلاستیکی، پابره‌نه فوتبال بازی می‌کنند. آن طرف‌تر، بزرگترها، سطل‌هایی پر از خاک سرخ رنگ بر سر داشتند و به طرف خانه‌ای که دیواری تازه می‌ساخت در حرکت بودند. اینجا وقتی می‌خواهند درباره اروپا صحبت کنند، لحن صدایشان را آرام‌تر می‌کنند، انگار که از رازی بزرگ حرف می‌زنند. آنها از دوستان و خویشانی که در اروپا موفق شده‌اند، فقط خبرهای خوب می‌شنوند؛ آن‌جا می‌توان درآمد خوبی داشت، می‌توان تحصیل کرد، می‌توان کامپیوتر خرید، ازدواج کرد و فوتبال بازی کرد؛ با توپ چرمی و روی چمن واقعی. مایکل نوابوسی هم رویای زندگی در سرزمین اتومبیل‌ها را داشت. او هرگز در این باره صحبت نکرده بود. پانزده ساله بود که

مجبور شد مدرسه را رها کند، چرا که پول برای ادامه تحصیل نداشت. مدتی به عنوان شاگرد پیش قصابی کار می‌کرد. پس از آن به گابون و نزد برادرش رفت. او درآمد خوبی داشت، یعنی آنقدر در می‌آورد که بتواند مقداری پول برای خانواده پدری‌اش بفرستد. وقتی برادرش در اثر حادثه غرق قایق کشته شد، مایکل فهمید که نوبت اوست. بر اساس سنت قبیله آنها، فرزندان خانواده باید به

خانواده کمک کنند و پول بدهند. در یک رستوران در پایتخت گابون آشپزی می‌کرد، ظرف می‌شست، و نظافت می‌کرد. درآمد زیادی از پولش را پس‌انداز می‌کرد. او دوستی را می‌شناخت که به آلمان سفر کرده بود و در شهری به نام هانوفر زندگی می‌کرد. دلالتان حدود چهار و پنج هزار دلار می‌گرفتند و اقامت دائمی را برایشان ترتیب می‌دادند. مایکل نوابوسی از طریق شرکتی که در گابون، با آلمان معامله و تجارت داشت، دعوت نامه‌ای برای خود فراهم کرد. شاید دعوت‌نامه تقلبی بود، اما به هر حال سفارت آلمان در گابون، برای او روادید صادر کرد. هزار یورو پول بلیت داد و در روز ۴ جولای سال دو هزار میلادی سوار بر یک هواپیمای ایر فرانس به پاریس سفر کرد و از آن‌جا به برمن رفت. روز دهم جولای، نه روز قبل از تمام شدن مدت ویزایش گذرنامه نیجریه‌ای خود را دور انداخت و به اداره مهاجران خارجی هامبورگ درخواست پناهندگی داد.

مایکل نوابوسی ۲۲ ساله زندگی تازه‌اش را با یک دروغ آغاز کرد. در اداره مهاجرت گفت که نامش آچیدی جان است، ۱۸ سال دارد و اهل کامرون است. او ادعا کرد که جانش در درگیری‌های قومی در خطر بوده و او از ترس جان به آلمان گریخته است و چندین روز در قسمت بار یک کشتی مخفی شده بود. داستان سرایی او یک ساعت طول کشید. او یکی از هفتاد و هشت هزار و پانصد و چهار نفری بود که در سال دو هزار درخواست پناهندگی کرده بودند. و جزو ۵۲ درصدی بود که درخواست پناهندگی‌شان در سال ۲۰۰۱ رد شد. مأموران نوشتند که او نتوانسته مدارشی مبنی بر سفر دریایی‌اش را ارائه کند و همچنین هیچ گزارش مثبتی بر خطرات جانی در کامرون برای او وجود ندارد.

به او اخطار داده شد که ظرف مدت حداکثر چهار هفته آلمان را ترک کند. اما سفارت کامرون در آلمان چنین شهروندی را نمی‌شناخت و او هم مدارکی برای معرفی خود نداشت. از آن جایی که او گذرنامه نداشت، مطمئن بود که این فقط یک تهدید است. او را نمی‌توانستند به هیچ کشوری بفرستند. پس اقامت او به شکل محدود در قسمت نوردهاوزن تعیین شد. او اجازه کار نداشت، در ساختمان ویژه مهاجران و پناهندگان، آپارتمان کوچکی به او دادند. هر ماه ۸۰ مارک پول توجیبی می‌گرفت و گاهی هم بن خرید لباس از فروشگاه «سی اند آ». او اوقاتش را پای تلویزیون، دیدار با مأموران اداره مهاجرت و گاهی حتی فوتبال می‌گذراند. هیچ کس به درستی نمی‌داند، کی و چگونه با باندتهای مواد مخدر آشنا شد. نخستین بار در فوریه سال ۲۰۰۱ بود که او را در حالیکه کیسه‌هایی از مواد مخدر را در دهانش مخفی می‌کند، مشاهده



دکتر اونی ال پزشکی که در اداره پزشکی قانونی مواد نهور آور به مضمونین می دهد



در این ساختمان  
بتونی ۱۵۴ پناهنده  
از ۲۲ ملیت متفاوت  
زندگی می کنند



همخانه‌ای ها و  
دوستانش پس از اطلاع  
از مرگ او همه وسایلش  
را در کیسه زیاده  
آبی رنگ جمع کردند

بود. بالاخره از طریق حساب بانکی که او هر ماه از طریق آن برای خانواده‌اش پول می فرستاد، هویت واقعی او کشف شد.

در یک روز چهارشنبه، صبح حدود ساعت ۴، شش مرد در فرودگاه پورهایکورت نیجریه جمع‌ای را به وزن ۱۱۰ کیلوگرم دریافت کردند. هشت ساعت بعد، پاول نوابوسی، چهارمین پسرش را به خاک سپرد.

تابوت را در خاک سرخ کنار کلیه شان دفن کردند؛ درست مطابق رسم قدیمی قبیله شان.

ژوئن سال ۲۰۰۲ بود که سرانجام، دادستانی هامبورگ نتیجه تحقیقاتش را اعلام کرد: «هیچ ماده قانونی وجود ندارد که بتوان رفتار عاملان پرونده را به عنوان عملی مجرمانه و قابل مجازات شمرد.» نتیجه گزارش که پزشک متهم را تبرئه می کرد با واکنش متفاوت وکلا روبه‌رو شد.

«گابریلا هاینکه» وکیل دعای و زنی ساکن شهر هامبورگ بود که به شدت درباره صحت این گزارش اظهار تردید کرد. به نظر او این نتیجه گیری بی‌رحمانه و غیر انسانی بود. بسته شدن پرونده جنایی که هنوز «پرسش‌های بی‌پاسخ» زیادی در آن وجود داشت به هیچ وجه درست نبود.

پس دادخواست تازه‌ای به وسیله او به دادگستری هامبورگ تسلیم شد. هاینکه، به وکالت از طرف هانا و پاول نوابوسی، دکتر اوتی. ال را به اتهام قتل مایکل نوابوسی به دادگاه فراخواندند.

منبع: هفته‌نامه اشترن

ایجاد ناراحتی قلبی در او شود و یا اینکه فشار عصبی که در برخورد با پلیس‌ها به او دست داده است قلب او را از کار انداخته باشد.

البته حدس‌های دیگری هم زده شد، شاید پزشک سوئد را اشتباه وارد دستگاه تنفسی او کرده بود، یا شاید وقتی پلیس‌ها می‌خواستند او را روی زمین ثابت نگه دارند، اشتباهاً گردنش را فشرده باشند، حادثه‌ای که منجر به بی‌هوشی و حتی مرگ در اثر ایست قلبی می‌شود. پزشک قانونی در گزارش خود این مورد را قابل بحث تشخیص داد، اما در بررسی‌های بعدی موردی برای اثبات آن پیدا نشد. به هر حال فشار شدید بر قلب کاملاً مشهود بود. تحقیقات و بررسی‌های قاضی پرونده منجر به صدور چنین رأی شد، گروه پزشکی قانونی و دکتری که مواد تهوع آور را وارد معده زندانی کرده است، به دلیل انجام عملی خارج از طاقت و تحمل زندانی مجرم است، عملی که به مرگ زندانی انجامیده است.

رأی صادره مورد بررسی دادستانی هامبورگ قرار گرفت. مشکل اینجا بوده عمل مجرمانه انجام شده بر اساس مجوز قانونی، که خود دادستانی دستور آن را صادر کرده بود، انجام شده بود. بر اساس قوانین موجود، استفاده از مواد تهوع آور درباره زندانیان مظنون به خرید و فروش مواد مخدر بوده است. حکم صادره نقض شد و مجدداً از شاهدان و متهمان بازجویی شد.

در این زمان جسد مایکل در سردخانه گورستان هامبورگ بود و تلاش برای یافتن خانواده بی‌نتیجه

کردند. شاید او از بعضی از همسایه‌هایش که توانسته بودند به درآمد بهتری دست پیدا کنند، یاد گرفته بود. به هر حال پس از چندی آپارتمان اداره مهاجرت را ترک کرد و به آپارتمان دیگری رفت. او با یک سوداگر مواد مخدر که مردی آلبانی تبار بود کار می‌کرد. ظاهراً بابت هر کدام از گلوله‌های مواد مخدر حدود ۲۰ تا ۳۰ مارک دریافت می‌کرد که نیمی از آن را به مرد آلبانی می‌داد. امسال در اداره پلیس شهر هامبورگ، پرونده صدوچهل و پنج دلال مواد مخدر وجود دارد که ۹۵ درصد آنها آفریقایی هستند. آمار دقیقی از میزان معتادان شهر هامبورگ وجود ندارد اما پلیس تخمین می‌زند که حدود هزار نفر باشند.

میزان مواد مخدوری که در معده مایکل پس از مرگ کشف شد به اندازه استفاده حدود ۱۹۹ نفر بود.

دلالتان خیابانی مجرم هستند. آنها در مقابل فروش سم، پول در می‌آورند. آنها معتادان را استعمار

می‌کنند. معتاد همیشه نیازمند است و درمانده. اما آنها عامل ایجاد اعتیاد نیستند و اعتیاد را هدایت نمی‌کنند، بلکه فقط فروشنده هستند. دلالتان خیابانی در حقیقت آخرین حلقه زنجیری هستند که «جنایت سازماندهی شده» نامیده می‌شود. آنها خیلی راحت به وسیله پلیس دستگیر می‌شوند، در حالیکه سرکرده‌ها و رئیس باندها همیشه در تاریکی باقی می‌مانند؛ اغلب در امان و آرامش.

بعضی از کسانی که از نزدیک با مایکل نوابوسی زندگی می‌کردند می‌گویند که او درآمد زیادی از راه فروش مواد مخدر نداشت. شاید چیزی در حدود چهارصد مارک در هفته. او موفق شده بود یک دستگاه خودرو فولکس واگن قدیمی بخرد و آن را باکشتی برای پدرش بفرستد. چندماه پس از آن یک مینی بوس خرید و برای پدر فرستاد. برای این کار مقداری پول از دوستانش قرض کرده بود. هنوز هم هر دو این ماشین‌ها در جلو در کلیه پدر در دهکده پارک شده است. پدر از اینکه مینی بوس فقط گازوئیل می‌سوزاند و گازوئیل در دهکده به سختی پیدا می‌شود، ناراضی بود.

جسد مایکل شب ۱۲ دسامبر سال ۲۰۰۱ به برلین فرستاده شد. کالبد شکافی در آنجا بیش از سه ساعت و نیم به طول انجامید. ولکمار شنایدر، پزشک اداره پزشکی قانونی دادگستری کل آلمان اثر زخم‌ها و صدمه‌هایی بر روی ماهیچه‌های قلب و آثاری از کوکائین در موهای او پیدا کرد. ممکن بود، مصرف کوکائین باعث